

# مشروط

انقلاب مشروطه ایران و نظام برآمده از آن را می‌توان ماحصل یک دوره طولانی از نخواستاری و نوجویی دانست در جهت پایان دادن به ادبار و فلاکت به‌ظاهر پایان‌ناپذیری که مملکت را فرا گرفته بود.

در کنار ارائه تصویر و توصیفی از این ادبار و فلاکت که هم بر وضعیت موجود کشور تأکید داشت و هم در مواردی چند، آن را با دوران مجد و عظمت ایران در گذشته‌ها مقایسه می‌کرد، این نخواستاری و نوجویی بیش از هر چیز خود را به شکل طرح و بیان مجموعه برنامه‌ها و راهکارهایی نشان داد که می‌بایست برای دگرگون کردن این وضعیت مورد توجه قرار گرفته و به مرحله عمل درآید.

علاوه بر مباحث و مضامین مربوط به لزوم قانون و خصوصیات یک نظام سیاسی جدید که بعدها با پیروزی نهضت مشروطه و تأسیس یک نظام پارلمانی جنبه‌ای مشخص یافت، در زمینه توسعه اقتصادی و تجارتي، اصلاح نظام اداری و مالی، تشکیل یک نیروی نظامی مؤثر ... نیز آراء مختلفی بیان شد.<sup>۱</sup> اگر چه در این دوره اولیه و تا پیش از صدور فرمان مشروطه و استقرار نظام برآمده از آن، دوره امیدواری به تحقق انتظاراتی کلی چون خواسته رساله یک کلمه مستشارالدوله به‌سختی می‌توان از بروز و تبلور یک اجماع کلی و عمومی در باب جزئیات و دقایق این نخواستاری و مشخصات دقیق وضعیت مطلوبی سخن گفت که می‌بایست جایگزین وضعیت نامطلوب موجود گردد، ولی نگاهی گذرا به مجموعه تلاش‌ها و اقدامات

دولت‌های صدر مشروطه در پیشبرد مجموعه‌ای از اصلاحات مشخص اداری و اجتماعی در مراحل بعد از استقرار نظام مشروطه، خود بیانگر آن است که جامعه سیاسی کشور از رسیدن به یک چنان اجماع کلی و عمومی‌ای نیز دور نبوده است.

اصلاح نظام مالی کشور به گونه‌ای که در ادامه استخدام مستشاران بلژیکی و سپس در قالب تجربه استخدام مورگان شوستر و هیئت همراه او ملاحظه شد و یا همزمان با این تحول و دگرگونی تأسیس یک نیروی ژاندارم، که برای یک دوره این امید را پدید آورد که به یک نیروی متحدالشکل و متعارف نظامی تبدیل شود، توسعه چشمگیر آموزش عمومی به صورت شکل‌گیری یک نهضت معارف در سطح کشور و حمایت گسترده‌ای که از این نوع تحرکات صورت گرفت خود از این حکایت داشت که در مجموع، جامعه سیاسی ایران سمت و سوی مشابهی را مد نظر دارد.

در این مرحله اولیه، که آن را می‌توان با سه دوره اول مجلس شورای ملی مقارن دانست، چنین به نظر می‌آید که به رغم پیش آمد سسکته‌هایی اساسی و جدی در پیشبرد و اعمال این مطالبات، نه فقط در نقش محوری و قابلیت بسیج این نوع آمال و خواسته‌ها نقصانی حاصل نشد که صورتی گسترده‌تر از پیش نیز یافت.

رخدادهایی چون واقعه به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر، شورش‌های مکرر بر ضد نظام مشروطه، مداخلات فزاینده قدرت‌های خارجی و به ویژه روسیه تزاری که درصدد انتزاع بخش‌های شمالی ایران بود، پیش آمد جنگ اول جهانی و گسستگی بیش از پیش رشته انتظام در کشور، اگر چه هر یک برای مدتی این رشته تلاش‌ها را مختل کردند ولی هیچ‌گاه به نحو این خواسته‌ها از ذهن و زبان ایرانیان موفق نشدند.

جنگ اول جهانی از لحاظ استیصال و فلاکت، بی‌پناهی و تیره‌روزی عمومی یکی از سیاه‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است، ولی حتی در این دوره، در میان رفت و آمد خانمان-سوز قوای بیگانه و قحط و غلاء حاکم، هر گاه فرصتی ولو کوتاه نیز دست داد برای پیگیری اصلاحات ناتمام پیشین یا طرح برنامه‌های جدید، تلاش‌هایی مبذول شد.

میزان تعلق و دلبستگی به طرح‌هایی از این دست آن چنان بود که به محض نزدیک شدن جنگ اول جهانی به مراحل پایانی‌اش که برای ایران با موهبت عظیمی چون فروپاشی امپراتوری روسیه و امکان کاستن از مداخله قدرت‌های خارجی در امور داخلی کشور توأم شد، در مورد راه‌های برون رفت از آن وضعیت بحرانی و به سرانجام رساندن رشته‌ای از اصلاحات مبرم و اساسی که تا آن زمان به دلیل پیش آمدهای گوناگون به تأخیر افتاده بود، باز هم یک اجماع کلی و اساسی شکل گرفت.

طرح و بیان این آمال و خواسته‌ها، اشکال مختلف و متنوعی یافت؛ از تشکیل یک مجلس عالی و فوق‌العاده از رجال سیاسی و دیوانی کشور در ایام فترت مجلس شورای ملی در این سال‌ها می‌توان یاد کرد که برای تدوین عرضحالی به محضر کنفرانس صلح که قرار بود در پاریس تشکیل شود تا مجموعه متنوعی از رسائل و بیانیه‌های سیاسی که در همان ایام از سوی دیگر رجال ایران - چه به صورت فردی و چه به شکل جمعی - در تأکید بر مجموعه مشابهی از آمال و آرزوهای ملی، تدوین شد و منتشر گشت.<sup>۲</sup>

بیانیه‌ها و مرامنامه‌هایی که به‌رغم تفاوت‌هایی چند در لحن و بیان و میزان شرح و تفصیل، در شناسایی نیازهای مبرم و عاجل مملکتی و راه‌های مشخص رفع این نیازها اشتراک نظر داشتند. در واقع به نظر می‌آمد که حتی که درباره نحوه اعمال این خواسته‌ها و روش‌های تحقق آن‌ها نیز اجماعی وجود داشت. برای مثال در یادداشتی تحت عنوان «اصول مصوب جمعی از ایرانیان برای اصلاح و ترقی مملکت» که در ۲۵ رجب ۱۳۳۶ یعنی حدود دو سال و اندی پیش از کودتای ۱۲۹۹ تدوین شد، پیش شرطی چون تشکیل یک دولت قوی - «سعی و کوشش در ازدیاد اقتدار هیئت حکومت و مراقبت در دوام آن» - مد نظر قرار گرفت و اولویت‌های کار نیز تصریح شد: آنکه: «... عمده مجاهدت اولیه دولت باید صرف تشکیل قوای نظامی و تنظیم قوای تأمینیه و ترتیب مالیه و تأسیس بودجه مملکتی بر طبق قواعد جدیده بشود...» و تأکید و توجه دوباره‌ای بر آنکه «در بودجه مملکت مخارج قشونی بر سایر مصارف مقدم است.»<sup>۳</sup> آنچه که از فرمای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران با شتابی فزاینده به مرحله اجرا درآمد همان طرح‌ها و برنامه‌هایی بود که از بدو نهضت مشروطه ذهن نخبگان ایرانی را به خود مشغول داشته بود ولی پیش آمد حوادثی غیرمنتظره و پی در پی تحقق آنها را مختل کرده بود.

مواردی چون استقرار حکومت عرفی در ایران، الغای کاپیتولاسیون، احداث خطوط راه- آهن، تجدید نظر در قراردادهای تجارتي و مخصوصاً تعرفه‌های گمرکی، تجدیدنظر در مالیات- ها، توجه مخصوصی به معارف... که تحقق آنها بیش از هر چیز به اعاده انتظام و تشکیل یک نیروی کارآمد نظامی منوط بود، چنان واضح و بدیهی می‌نمود که در یک مرحله یکی از مهم- ترین ارکان پیش شرط مزبور، یعنی رضاخان سردار سپه با یک پیشینه نظامی، از گروهی دیگر با یک پیشینه متفاوت - روشنفکران جمعیت ایران جوان - می‌خواهد نسخه‌ای از مرامنامه خود را، که آن نیز در اساس با دیگر مرامنامه‌های آن دوره تفاوتی نداشت، نزد او گذاشته و دل به او بسپرنند؛ آنان نیز بی‌چون و چرا چنین می‌کنند.<sup>۴</sup>

اگر چه در این دوره در پاره‌ای از جزئیات امر هنوز اختلاف نظرهایی وجود داشت، برای

مثال در حوزه آموزش عمومی در مقدم داشتن آموزش عالی بر آموزش ابتدایی و یا بالعکس مجادلاتی بروز کرد ولی در مورد اصل بحث - لزوم توسعه آموزش عمومی - اتفاق نظر وجود داشت.<sup>۵</sup> گروهی خواهان ادغام کامل تمامی نیروهای نظامی و تشکیل یک قشون متحدالشکل بودند، برخی نیز بیشتر به دلایل سیاسی با در نظر داشتن نیروی ژاندارمری که تحت نظارت وزارت داخله قرار داشت خواستار حفظ موجودیت آن به عنوان یک نیروی مستقل و موازی بودند<sup>۶</sup> ولی با این حال هر دو طرف بر لزوم ارتقاء و توسعه توان نظامی کشور هم رأی و هم نظر بودند.

تفاوت‌هایی از این دست در دیگر حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد بحث در این دوره نیز مشاهده می‌شود اما هیچ یک از این تفاوت آراء به معنای تأکید بر یکی به قیمت نفی دیگری نبود. حتی در یک مرحله، یعنی در اواسط دهه ۱۳۰۰ شمسی که آن را می‌توان دوره اوج حیات و تلاکو «پروگرام مشروطه» دانست، سید حسن تقی‌زاده در مقاله‌ای تحت عنوان «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است؟» بر آن شد که با شناسایی اختلاف نظرهایی از این دست و همچنین تأکید بر محدودیت امکانات کشور از لحاظ منابع مالی و انسانی، بر لزوم «... تهیه یک نقشه صحیح اساسی جامعی ... برای ده پانزده سال آینده ...» کشور زمینه برطرف شدن همان اختلاف‌نظرهای حاشیه‌ای را نیز فراهم کند تا بدین ترتیب با سنجش و برآورد امکانات از یک سو و تعیین اولویت‌ها از سوی دیگر، در پی «... تشخیص صحیح احتیاجات حقیقی...»، نقشه و ترتیبی داده شود که بر اساس آن «... دردهای اصلی و فرعی این ملت را چنانکه باید و مطابق واقع، تشخیص داده و برای مدت کافی (مثلاً ده تا بیست سال اقل) متناسب با اهمیت آنها، اصلاحات لازمه در نظر گرفته و وجوه لازم برای آنها تخصیص کرده باشند...»<sup>۷</sup>

اگر چه طرحی که تقی‌زاده در ذهن داشت تنها حدود ده سال بعد با تأسیس سازمان برنامه زمینه تحقق یافت، ولی در این فاصله ایران دستخوش تحولاتی گشت که در خلال آن نه فقط اهمیت تدابیری از این دست، بلکه نفس در نظر داشتن یک چشم‌انداز کلان مملکتی که در این دوره به صورت «پروگرام مشروطه» تبلور یافته بود نیز جذابیت اولیه خود را از دست داد. آنچه تا پیش از این دگرگونی به صورت مجموعه‌ای از خواسته‌ها و اهداف ملموس اقتصادی و اجتماعی، نظامی و فرهنگی ... نوعی اجماع ملی را در حول محور خود بر پا داشته بود، جای به ترتیبی سپرد به کلی متفاوت از پیش.

از این مرحله به بعد که تنها پس از تحولات حاصل از واقعه شهریور ۱۳۲۰، وجه بروزی عیان و آشکار یافت، چنین به نظر آمد که برای حصول به اجماعی مشابه، برای بسیج سیاسی

ایرانیان در حول یک رشته خواسته‌های ملموس و مشخص، تصور و چشم‌اندازی از یک سنخ دیگر لازم است. نه آنکه مسائل و نیازهای میرم مملکتی که رسیدگی به جزء جزء آنها تا پیش از این دگرگونی مدّ نظر قرار داشت حل و فصل شده باشد و از این رو موضوعیت خود را از دست داده باشند؛ ایران سال‌های پایانی دههٔ ۱۳۱۰ و مراحل نخست دههٔ ۱۳۲۰ به رغم برداشتن گام‌هایی اساسی در پشت سر گذاشتن دوره‌ای از فلاکت و استیصال، هنوز هم با مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی دست به گریبان بود که رسیدگی بدان‌ها کماکان مستلزم جدّ و جهدی اساسی یعنی در نظر داشتن یک برنامهٔ ملی بود ولی در این میان بنا به دلایلی که در ادامهٔ این بحث به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد، تحولات روزگار به نوعی پیش آورد که این نوع خواسته‌ها و اتخاذ تدابیری برای برآورده ساختن آنها به گونه‌ای که در سال‌های پیش شاهد آن بودیم، موضوعیت و جذابیت خود را از دست داده بود.

کشور هنوز هم با مسائل و مشکلات فراوانی دست به گریبان بود. شالوده‌ای که در خلال تأسیس یک دولت مدرن و امروزی نیز ریخته شد، از حوزهٔ مقننهٔ آن گرفته تا بخش مجریه‌اش، عملاً جز رسیدگی به این مسائل و مشکلات کارکرد دیگری نداشت. هر کابینهٔ جدید نیز در بدو تشکیل، با ارائهٔ فهرستی از اولویت‌های کاری‌اش، پروگرام و برنامه‌ای را اعلان می‌کرد. ولی این امر در مقایسه با گذشته بیشتر صورتی تشریفاتی یافته بود و دیگر معنایی همسنگِ دورهٔ قبل نداشت.



در توضیح علل پیش‌آمد یک چنین تغییری عوامل متعددی را می‌توان برشمرد. به سرنوشت «پروگرام مشروطه»، آن برنامه مملکتی‌ای می‌توان اشاره کرد که در خلال شکل‌گیری استبداد و یکه‌تازی رضاشاهی که نه فقط به حذف نیروهای سیاسی مخالف و متفاوت منجر شد، بلکه موجودیت مستقل هوادارانش را نیز از میان برداشت، از سطح یک پروژه ملی و برخوردار از توجه و حمایت عمومی به سطح یک پروژه شخصی، «منویات شخص شخص اعلیٰ حضرت قدر قدرت...» فروکاسته شد و در این تقلیل و تنزل بخش مهمی از توان و گیرایی اولیه خود را از دست داد.

در کنار این استبداد و یکه‌تازی که عرصه را بر حداقلی از مشارکت سیاسی نیز مسدود کرد سرشکستگی حاصل از فاجعه شهریور ۱۳۲۰ نیز تیر خلاصی بود بر کالبد نیمه جان و بی‌اعتبار بر جای مانده از این ماجرا.

در خلال سال‌های پرآشوب بعدی نیز نیروهای سیاسی کشور - از تک و توک چهره‌های بر جای مانده از نهضت مشروطه گرفته تا عناصر و عوامل جدیدی که به صحنه آمدند - نتوانستند در راه مملکت‌داری به حداقلی از اجماع و همراهی پیش گفته دست یابند و در ادامه بحران و در واکنش به این ناتوانی، از سال‌های میانی دهه ۱۳۲۰ از فرادستی تدریجی گفتار رادیکالی می‌توان سراغ گرفت که برای به تحرک واداشتن جامعه سیاسی، راه ساده‌تری را جستجو می‌کرد؛ گفتاری که در نهایت در قالب بحث ملی شدن صنعت نفت، به راه و روش مطلوب خود دست یافت.

از این مرحله به بعد بود که بسیج سیاسی با فاصله گرفتن از مجموعه کاستی‌ها و نیازهای ملموس مملکتی به تدریج صورتی کلی و انتزاعی یافت. با نوعی بی‌صبری و تعجیل، درصدد طرح و بحث خواسته‌ای برآمد که بتواند در یک راه میانبر و در یک حرکت، مجموعه‌ای را که راه به تحرک واداشتنش تا این حد سخت و دشوار از آب درآمده بود، به حرکت درآورد. در خلال یک چنین دگرگونی و تغییری بود که با ارائه تصویری اغراق‌آمیز از قدرت و هیمنه شرکت نفت که با ذهن توطئه زده عوام نیز همخوانی کامل داشت، موضوعی چون ملی شدن صنعت نفت که در چارچوب نگرش پیشین تنها می‌توانست بند و تبصره‌ای از یک برنامه کلی تلقی گردد جایگزین کل آن شد.

از این پس به رغم تداوم و استمرار بار سنگین انبوهی از مسائل مشخص و ملموس اقتصادی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی... بر دوش کشور، هیچ‌گاه برنامه‌ای که بتواند تمامی این ملاحظات را به نحوی جامع و فراگیر تحت پوشش قرار دهد و در عین حال همانند دو دهه نخست بعد از استقرار نظام مشروطه، جامعه سیاسی را نیز جذب خود کند، به رقم تلاش‌های

مختلف بسیاری از نیروهای سیاسی وقت هیچ‌گاه شکل نگرفت.<sup>۸</sup>

دولت‌ها و نظام حاکم بنابر وظیفه‌ای که بر عهده داشت، طبعاً درگیر رسیدگی به چنین ضروریاتی بودند، ولی بخش مهمی از نیروهای سیاسی کشور، بی‌اعتنا نسبت به یک چنین مسائلی «ابتدایی» و «پیش پا افتاده»‌ای، رؤیایی دیگر در سر داشتند و متأسفانه همان‌گونه که با فزونی گرفتن اقتدار فردی رضا شاه، وجه آمرانه و یکسویه‌ای که بر «پروگرام مشروطه» سایه افکند، این شکاف و جدایی را بنیان گذاشت، پیش‌آمد تحولی مشابه در ارتباط با اقتدار فردی محمدرضا شاه و تقلیل کل مسائل مربوط به توسعه ملی کشور به مجموعه‌ای از «منویات ملوکانه» نیز در تشدید و استمرار این عارضه مؤثر واقع شد.

یکی از نتایج اصلی این دگرگونی دور شدن بیش از پیش امر سیاست از مسائل مبتلا به کشور و تقلیل آن به یک یا مجموعه‌ای از مفاهیم مجرد و انتزاعی بود. اگر در یک مرحله در نگاهی بی‌اعتنا به دیگر مسائل و معضلات کشور، سعادت ملت ایران فقط در ملی شدن صنعت نفت انگاشته شد و لاغیر، این نگاه و طرز تلقی در مراحل بعدی تطورش با طرح مفهومی به مراتب گنگ‌تر و مبهم‌تر از پیش تحت عنوان «وابستگی» به جای «شرکت نفت» قبلی که لااقل پدیده‌ای موجود و این‌جهانی بود، ابعادی انتزاعی و حتی متافیزیکی به خود گرفت.

مستند به تاریخ  
۱- سرکوشی در جهت دست برداشتن از زیر سیاهان است  
۲- هر چه مردم بداند، هر چه مردم بداند، هر چه مردم بداند  
۳- دولت ایران صرفاً در جهت پیشرفت است  
۴- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۵- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۶- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۷- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۸- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۹- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۰- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۱- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۲- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۳- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۴- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۵- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۶- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۷- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۸- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۱۹- دولت ایران در جهت پیشرفت است  
۲۰- دولت ایران در جهت پیشرفت است

در یک چنین چارچوب کنگ و مبهمی بود که انبوهی از پروژه‌های متفاوت و متعارض سیاسی و غیرسیاسی برای مدتی امکان همراهی و همزیستی یافتند؛ از ادامه راه مصدق گرفته تا ایجاد حکومت اسلامی؛ در حالی که داد و ستد میان جامعه بی‌طبقه توحیدی و جامعه بی-طبقه کمونیستی رونق داشت؛ هم برای رفع الیناسیون طبقه کارگر به معنای مارکسیستی‌اش زمینه‌ای فراهم می‌نمود و هم برای بازگشت به خویش‌خویش به معنای اسلامی و عرفانی-اش. یک روز رفع فتنه از جهان در صدر اولویت‌ها قرار گرفت و روز دیگر فراهم آوردن مقدمات ظهور.

از اشاره به سیر تطور و تکامل بعدی این نگاه و صور خاصی که در هر مقطع خاص به خود گرفته و به ویژه ماحصل آن به صورت یک شکاف فاحش و عمیق میان مسائل واقعی کشور و دلمشغولی‌های بی‌ربطی که حال و مآل ایران را بازیچه خود قرار داده است، صرف‌نظر شده و این یادداشت را با چند نتیجه‌گیری خاتمه می‌دهم.

تأکید بر مجموعه‌ای از مسائل و کاستی‌های مشخص مملکتی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی و پابندی حاصل از این تأکید به صورت توافق بر سر یک برنامه مشخص برای حل و فصل این کاستی‌ها و مسائل، به گونه‌ای که در دو دهه اول نهضت مشروطه شاهد آن بودیم باعث آن شده بود که امر سیاست تا حدود زیادی به مقدرات و مقدرات واقعی کشور مقید باقی بماند. مسائلی مشخص بود و راه‌حل‌های برطرف ساختن این مسائل نیز کم و بیش روشن و مشخص.

از دوره‌ای که توجه به آن گونه مسائل مشخص و ملموس مملکتی و یافتن راه‌حلی برای هر یک با توجه به امکانات زمانه، از حوزه توجه و علاقه عمومی خارج شد و در عوض پیش آوردن یک دگرگونی عمده و فراگیر - «نهضت»، «حماسه»، «انقلاب» ... - هدف قرار گرفت که به طرفه‌العینی، بار را به مقصد و کار را به سامان رساند، امر سیاست نیز تا حدود زیادی ترتیب و قرار اولیه خود را از دست داد.

در یک چنین چارچوبی است که اصول اساسی و مهمی چون تحزب و التزام به برنامه‌های جامع سیاسی، شکل‌گیری تحركات سیاسی بر اساس داده‌های صنفی و طبقاتی ... و دیگر اصول مدرن امر سیاست، کمرنگ و بی‌اثر شده، جای به رفتاری می‌سپرد که بر اساس آن پاره‌ای از ویژگی‌های شخصی چون زهد و پارسایی، خوشرویی و مهربانی اهمیت می‌یابد و به وقت دزدگی از این اوصاف، «ارزش»‌های دیگری چون سرسختی و مهابت، بُرابری و قاطعیت؛ و امر سیاست نیز جز در پرتو اغراق و گزافه و ترسیم یک چارچوب «شکوهمند»، مجری دیگری برای طرح و بیان نمی‌یابد.



به این دلیل است که در بزرگداشت و یادآوری صدمین سال انقلاب مشروطه، لازم می‌نماید که در کنار دیگر ارزش‌های فراموش شده مشروطیت از «پروگرام مشروطه» و نقش کارساز آن در ایجاد بنیانی ماندگار نیز یاد شود. بنیانی که به رغم این همه بی‌اعتنایی و دستکاری هنوز هم بُن و اساس دولت - ملت ایران را تشکیل می‌دهد و ته رنگی از کارکرد اصلی خود را حفظ کرده است و شاید که بازیابی صورت روز آمدی از آن بتواند در پایان دادن به این دور باطل بیهودگی مؤثر واقع گردد.

### یادداشت‌ها:

۱. برای نمونه بنگرید به مرامنامه‌های پاره‌ای از احزاب و مجامع سیاسی وقت در منصوره اتحادیه (نظام مافی) (به کوشش)، مرامنامه‌ها و نظام نامه‌های احزاب سیاسی ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، صص ۴۶-۵۷، ۱۲۰-۱۰۳، ۱۳۰-۱۲۴، ۱۵۳-۱۴۸، ۱۶۸-۱۵۷.
۲. بنگرید به کاوه بیات، توفان بر فراز قفقاز، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]، ۱۴۸۰، صص ۱۷۷-۱۶۹؛ و همچنین اسنادی چون رساله «بیان حال»، «یادداشت خواسته‌ها و ادعاهای ایران» به قلم سید حسن تقی‌زاده، در مجموعه مکاتبات، اسناد و خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز، (نصرت‌الدوله) منصوره اتحادیه و سعادت پیرا، ج ۳، ج ۳، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹، صص ۹۳-۲۸۹ و ۲۴-۳۱۷.
۳. عبدالحسین شیبانی و حیدرالملک، خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۸، صص ۴۰-۷۳۸.
۴. علی اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، ج اول، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶، صص ۸۷-۸۶.
۵. برای مثال بنگرید به مباحثی که در این زمینه از سوی سید حسن تقی‌زاده، صدیق اعلم، میرزا ابوالحسن فروغی ... در مجله آینده مطرح شد: سال نخست، شماره ۳ (مهر ماه ۱۳۰۴)، صص ۱۵۵-۱۴۵؛ ش ۴ و ۵ (آبان و آذر ۱۳۰۴) صص ۳۰۲-۲۹۳؛ ش ۶ (دی ۱۳۰۴) صص ۳۴۷-۳۲۹؛ ش ۷ (بهمن ۱۳۰۴) صص ۴۰۷-۳۹۳؛ ش ۸ و ۹ (اسفند ۱۳۰۴ و فروردین ۱۳۰۵) صص ۵۵۶-۵۴۶؛ ش ۱۰ (اردیبهشت ۱۳۰۵) ۵۸۸-۵۷۷؛ ش ۱۱ (تیر ۱۳۰۵) صص ۶۵۴-۶۴۳.
۶. سرتیپ میرحسین یکرنگیان، سیری در تاریخ ارتش ایران، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳.
۷. سید حسن تقی‌زاده «فقدان نقشه مستلزم فقدان بودجه یا فقدان بودجه ناشی از فقدان نقشه است؟» در مقدم، سال اول، شماره ۵ (دی ماه ۱۳۰۶) صص ۲۵۶ و ۲۶۶.
۸. یکی از آخرین تلاش‌های جدی‌ای که در این زمینه صورت گرفت، در دوره نخست و زیری قوام‌السلطنه در سال‌های ۱۳۲۴-۲۵ بود و ناکامی او در ایجاد یک حزب پایدار سیاسی و بسیج نیرو پیرامون مجموعه‌ای از اصلاحات مشخص مملکتی. برای نمونه‌هایی چند از این اصلاحات و طرح‌ها بنگرید به ایران در راه اصلاحات دموکراتیک در تحت رهبری جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه، (بیان عملیات و اصلاحات دولت در فروردین، اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۲۵)، از انتشار وزارت کار و تبلیغات.



شوروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

